

نقاش تقدیر یاف

جاوید رضانی: این روزها نوشتن درباره هنر سخت است آن هم هنری تجریدی و شما یلایک‌گریز. مریم عابدی مسیری را طی کرده که در رسیدن به لحن امروز خود چون تاریخ هنر این سرزمین از محسوس تا عقلانیت تجریدی را یادآوری می‌کند. گفت‌وگوی ماده و فضا مهم‌ترین انگیزه نخستین کمینه‌کاران بود... آنها فضای سه‌بعدی را هدف قرار دادند هنرمندانی مانند کارل اندره و فرانک استلا وسل لویت... اما چطور ایدئالیسم تصویری آنان را مایوس کرد. این حکایت تاریخ هنر آنان است، اما چرا مریم عابدی به سمت این کمینه‌گرایی بافت‌یوم پیش رفت و تطبیق آن با تاریخ هنر خودمان چیست؟ به نظر سؤال مهمی است. مریم عابدی یک نقاش پیکره‌نگار واقع‌گراست البته بوده است. هنرمند دهه شصتی است که از دانشگاه تهران به دانشگاه نیویورک رفته، فرهنگ رفته و چشم امید هنر معاصر است، تا جای خالی منیر و بهجت صدر را پر کند. البته فاصله است بین نگاه شوخ و ایران‌پسند پاپ منیر با هنر عرفان‌نما و مراقبه‌گر عابدی. او اجراکار ندارد و در رخ‌زدن هندسه نامتقارن خود زهدی ایرانی را نشان می‌دهد. بدنی کوچک دارد که سخت کار می‌کند و با چنان صنعتی بافته‌های خود را سامان

داده که واقعا تعجب می‌کنید. پرتاب از جهان بدن به هندسه بافت و گره کمی عجیب است همان‌قدر عجیب که انسان هنر نیویورک را رها کند، برگردد وطن و در تهران چیزی ارائه دهد که کاملا با بافت مدرنیسم ایرانی همراه باشد. قبل از او مسیر تعریف شده بود با ساختارهای سیا ارجمانی، سقف‌های ایوان‌هایی که بهجت صدر با روش سولاز کشیده بود، یا وای زد کامی و از همه خلاق‌تر منیر همه در یک امر مشترک بودند هندسه... معماری، آجر، آئینه و... عابدی مسیر آنان را ادامه داده واما کنش خودش را با ماده دارد. او تکیه‌گاه را به هم گره می‌زند و سطحی شبیه یک بنای سلجوقی ارائه می‌دهد... کنشی از شهود شرقی همگین که نیویورک برایش جاذبه نداشته و دنبال آن یار همگسار به ایران بازگشته و درون خود را با ریاضت هندسه پالایش می‌کند. در کار هنرمند کنایه‌هایی مفهومی رؤیت می‌شود؛ بستری که گره خورده... تصاویری که ظاهرا قرینه و ساختارمندند اما کلا از قطعات نامتقارن شروع می‌شود. او با کنار هم قراردادن قطعات نامتقارن و باندهای متفاوت مسیری شهودی را طی می‌کند. این قطعات بر روی و کنار هم بافته می‌شوند تا نقشی را پدیدار کند. در اولین برخورد

بیننده فکر می‌کند این نقش‌ها از قبل تعیین شده ولی در مسیر، این گره‌ها کم‌کم پدیدار می‌شود. او در دستگاه قدرهای هندسی می‌نوازد و ظاهرا در دستگاه موسیقی هندسی کار کرده ولی باید پذیرفت که موسیقی او اتونال است. اگر کمی با گره‌سازی و هندسه هنر بومی آشنا باشیم درک این نکته فراهم می‌شود که بافته‌ها کاملا منحصربه‌فرد و پدیدار است. از این منظر او همچون استادان قدیمی نقوش جدیدی شکل می‌دهد. تمایز او با هنرمندانی مانند منیر در این نکته است که از نقوش تعریف‌شده استفاده نمی‌کند آنچنان که معماران کهن ایرانی در هر سقف ایوان آجر چینی متفاوتی ارائه می‌دهند. در بناهایی همچون مسجد جامع اصفهان که ان را موزه معماری ایرانی گفته‌اند تمام سقف‌های ایوان‌ها نقشی متفاوت دارند. عابدی گویا تقدیر می‌بافد و در هر بافته مفهومی متمایز استخراج می‌کند به همین جهت است که اجرا کار ندارد یا یک کار دو بار بافته نمی‌شود. جست‌وجوی بی‌وقفه هنرمند در پی غنی‌کردن گنجینه این گره‌سازی‌های بی‌نهایت هنر ایرانی است. تاکید او بر ارائه این آثار به شکل سطح و

نه حجم و در قالب هنر والا تاکیددی بر ذهن‌گرایی تجریدی هنر بومی است. او در سطح معنایابی از تقلید عناصر ایرانی به تحلیل و انکشاف زیست ادراکی هنرمندان گذشته عزیمت کرده و جریان‌ی بنیادی‌تر از هنرمندان مدرن ایرانی قبل از خود را مطرح می‌کند. عابدی وجود این ریاضیات بومی را به مثابه وجود سرنمونی خود می‌داند و راهی برای ادراک حقیقت زندگی، این حقیقت دریافتی در انحصار هنرمند است. امکانی برای گفت‌وگویی سطحی ندارد تنها در تولید این اشیا و بافته‌هاست که ادراک حاصل می‌شود و زبان تصویر مالا مال از رازورزی و پوشیدگی است. پوشیدگی که تنها در مراقبه عملی خود را به مخاطب منتقل می‌کند. نه در بازنمایی برای آثار عابدی کلا بازنمایی مفهومی غیرمرتبط است. او حقیقت اندازه‌های ایدی را ارائه می‌دهد و با حداقل در تلاش است تا این جهان را کشف کند... از زاویه گفتمان اندیشه ایرانی آثار عابدی نوید تجلی اراده و خواست فهم نسل معاصر از هنری است که در ظاهر مقبول و توریست‌پسند است اما جهان‌شناسی این نقوش بر دیوارها و کاشی‌ها و... نامکشوف مانده. گویا زمان رمزگشایی از ساختار تفکر ایرانی از هنر و زیستن فرارسیده است.

اخبار برگزیده

نمایش خوش‌نویسی ایران و چین در هنگ‌کنگ

نمایشگاه گروهی از آثار هنرمندان ایران و چین در کتابخانه مرکزی شهر هنگ‌کنگ، تا ۸ مارس ۲۰۲۳ برپاست. این نمایشگاه با موضوع خوش‌نویسی و رویکردهای مختلف

نسبت به آن برگزار شده است. گردآورنده بخش چینی نمایشگاه ووئش ون و گردآورندگان بخش ایرانی یاس مستشاری و نازیلا نوع بشری هستند. سیا ارجمانی، حسین والامنش، چارلز حسین زنده‌رودی، فریدون امیدی، آریتا شهرزاد، ایمان صفایی، مهدیه پازوکی، فرناز ربیعی جاه، محیا طلوع‌کیان، فرشید دادودی، الهیار نحفی و ابول عتیقه‌چی هنرمندان ایرانی هستند که آثار آنها در این مجموعه به نمایش درآمده است.

در متن معرفی این نمایشگاه آمده است: «خوش‌نویسی ایرانی یکی از ارجمندترین هنرها در طول تاریخ ماست. قدمت آن به دوران پیش از اسلام برمی‌گردد؛ زمانی‌که فرهنگ ایرانی زرتشتی نوشته‌های زیبا و شفاف را بسیار ارج می‌نهاد. پس از ورود اسلام در قرن هفتم، ایرانیان برای حفظ زبان و فرهنگ‌شان الفبای عربی را با زبان خود تطبیق دادند و الفبای فارسی را توسعه دادند.

هنرمندان ایرانی در طول تاریخ از متن و زیبایی‌شناسی سبک‌های خط ایرانی به‌ویژه خط «نستعلیق» برای انتقال ایده‌ها و طرح پرسش‌ها استفاده کرده‌اند. با جابه‌جایی کلمات در قالب‌ها و مفاهیم و با هوشمندی و بازیگوشی، آثار هنری جدیدی خلق می‌شود. این آثار همچنین نشانی از پیوند ناگسستنی ایران باستان و ایران امروزی است.

زبان ایرانی با همه پیچیدگی‌هایش زمینه‌ای را فراهم می‌کند که تخیل هنرمندان در آن نمود یابد. همین بُعد است که به هنرمندان اجازه می‌دهد تا وضعیت موجود را زیر سؤال ببرند و حتی قواعد تثبیت‌شده خوش‌نویسی سنتی را که گاه از سوی سنت‌گرایان محافظت می‌شوند، به چالش بکشند. این نمایشگاه نمونه‌هایی از برداشت‌ها، تکنیک‌ها و مدیوم‌هایی را که در دهه‌های اخیر از هنر معاصر ایران دیده شده است، به نمایش می‌گذارد».

پوستر یازدهمین دوسالانه ملی نگارگری ایران

پوستر یازدهمین دوسالانه ملی نگارگری ایران با طراحی از مهدیه روستایی منتشر شد. این پوستر، نگاهی متفاوت به نگاره‌های آشنای نگارگری با موضوع معراج پیامبر اکرم (ص) دارد و با استفاده از سیلونت پیکره‌ها، فضاسازی نگاره‌ها و بهره‌گیری از فضای مثبت و منفی، چیدمان و طراحی شده است. در طراحی پوستر دوسالانه یازدهم، تلاش شده رنگ‌هایی دور از کلیشه‌های همیشگی نقاشی ایرانی انتخاب شوند؛ اگرچه این انتخاب، با اصالت هنر نگارگری بیگانه نیست.

آیین گشایش یازدهمین دوسالانه ملی نگارگری ایران، از عصر شنبه ۱۳ اسفند از ساعت ۱۷ در فرهنگستان هنر، مؤسسه فرهنگی هنری صبا برپاست و نمایشگاه آثار منتخب هنرمندان تا ۲۰ فروردین ۱۴۰۲ دایر خواهد بود.

این رخداد هنری به همت مرکز هنرهای تجسمی با همکاری مؤسسه توسعه هنرهای تجسمی معاصر، دانشگاه‌ها و جامعه هنری با هدف توسعه و اعتلای جایگاه نگارگری در ایران امروز، ایجاد زمینه‌ای مناسب برای رشد و شکوفایی نگارگری متناسب با حفظ و تداوم اصول بنیادین این هنر و حمایت از هنرمندان مستعد این عرصه، در گرایش‌های نگارگری، گل و مرغ، تذهیب و طراحی نگارگری برگزار می‌شود. علاقه‌مندان جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره یازدهمین دوسالانه ملی نگارگری ایران می‌توانند به سایت www.2salane.ir مراجعه کنند.

گفت‌وگو با مریم عابدی

باید به ایران برمی‌گشتم اما این بار برای زندگی



مسیر و مسئولیتی مهم است. پس مادامی که ایده‌های نمایشی داشته باشم فارغ از ریتم و تناوب زمانی آن، این مسیر را نیز ادامه می‌دهم. شما از شرق به غرب و از غرب دوباره به شرق برگشته‌اید. آیا دوباره به غرب برمی‌گردید؟ این برگشتن می‌تواند فیزیکی باشد یا در اثران نمود پیدا کند. اینکه می‌خواهید از آنجا الهام بگیرید یا نه اصلا به آنجا بروید و کار کنید؟

فکر می‌کنم همین رفت و برگشت‌ها ناگهام را نسبت به تأثیرات جغرافیا در خلق اثر تغییر داده. در واقع سعی در بازنمایی یا الهام‌گرفتن از عناصر فیزیکی محیط ندارم، بلکه تصور می‌کنم نوعی روح جمعی در این جغرافیا مرا به خلق اثر فرامی‌خواند حتی اگر با شیوه‌ای متفاوت کار کنم. در جواب به پرسش شما تنها می‌توانم بگویم اینجا را برای کار و زندگی انتخاب کرده‌ام در عین اینکه می‌دانستم انتخاب خودش نوعی محدودیت است. می‌دانم جغرافیای دیگر مناسباتی دارد که با آن خو ندارم و نمی‌دانم روح جمعی‌اش چگونه از من استقبال می‌کند؛ حتی نمی‌دانم اگر با همین شیوه کار به جایی دیگر نقل مکان کنم چه نتایجی در فرایند کار حاصل می‌شود و تا چند سال دیگر می‌توانم ادامه دهم. اما به فرایند زندگی اعتماد دارم و اگر روزی این جغرافیا به هر دلیلی مرا به جایی دیگر بدرقه کند آن را به عنوان فرصتی جدید در کار فارغ از نتیجه آن می‌پذیرم.

● از نمایشگاه آخر حرف بزنید، در عین حال که در ادامه نمایشگاه قبلی شما بود، اما همان‌طورکه گفتید تغییراتی هم ایجاد شده بود. وقتی می‌خواستید در گالری اثر نمایشگاهی بگذارید به چه چیزهایی فکری می‌کردید؟

مهم‌ترین تفاوت، فضای گالری اثر بود که شبیه یک معماری اصیل ایرانی است. از این بابت می‌دانستم کارها خودبه‌خود با فضای اندرونی- بیرونی گالری در گشت‌وگو خواهند بودند. در آنجا می‌شد غلبه تأثیرات فضا را پیش‌بینی کرد که همه فرم‌ها حتی موتیف‌های انتزاعی هم ناخودآگاه فضاهای معماری را تداعی و یکدیگر را تکمیل کنند. در نهایت خروجی نمایشگاه هم به‌گونه‌ای شد که انکار قدم در یک فضای منسجم معماری از شیشه‌کاری‌ها و مشبک‌کاری‌های رنگارنگ تا طاق‌ها و گنبد‌ها گذاشته‌ایم. ● یعنی آثار اختصاصی این نمایشگاه تولید کردید؟ همان‌طورکه پیش‌تر اشاره کردم حاکمیت فضا آن‌قدر زیاد بود که آثاری در گفت‌وگو با فضا شکل گرفت. همین امر سبب شد دوران نمایشگاه و مشاهده و شنیدن نظرات مخاطبان برابرم اهمیت ویژه‌ای یابد. تا جایی که تقریبا هر روز برای شناخت بیشتر از نظام فکری بازدیدکنندگان به فضای گالری کشیده می‌شدم. فصل مشترک بین نظرات مخاطبان هم‌نشینی و عجین‌شدن آثار در فضای معماری گالری بود. تا جایی که انکار آثاری فضامحور مختص گالری انجام داده‌ام. این مطالعه سبب شد به آثاری تعاملی‌تر در آینده فکر کنم و اهمیت معناسازی‌های مخاطب را نیز در حین اجرای کار بگنجانم.

اما آنچه مجموعه اخیرم را به‌طور خاص از تجارب پیشینم متفاوت می‌کرد توجه به فضاهای مجرای گالری اثر بود که امکانات متفاوتی از رنگ و ابعاد و فرم‌های به‌کاررفته را در اجرای آثار به من می‌داد. این فضا تا جایی به تجربه‌گریم‌ام افزود که از پارچه قلمکار کنار پارچه بوم استفاده کردم که خود فضای تلفیقی جدیدی در کارهایم را رقم زد و وجوه چاپ و تکستایل را نیز به آنها افزود. همچنین انکار جهان‌های کوچک در فرم‌های پارچه قلمکار آینه‌ای از جهان فرم‌های به‌کاررفته در آثارم می‌شد که در مقیاس فضای گالری در هم بافته می‌شد.

تکرار است. تکرار برآمده از همان ورد و ذکر در مذهب و عرفان است.

همین‌طور است. تکرار، فصل مشترکی بین عرفان شرق و مبنی‌مالیسم غربی در کارهایم شده است. گرچه از لحاظ تکنیک ابزارهای نقاشی را بومی کرده‌ام؛ اما فکر می‌کنم با بومی‌کردن مفاهیم غربی در کارهایم انکار وجوه مشترک بین افکار و عقاید و فرهنگ‌های مختلف نمایان می‌شود و در آیین بافتن به صورت استعاری در هم تنیده می‌شود.

● تصور خودتان در حال حاضر درباره این فصل از آثارتان چیست؟ آیا برای آن آینده‌ای دارید یا بر مبنای همان مسیر تاکنون طی‌شده گذاشته‌اید خود را نشان‌تان دهد؟ آیا حرکت میان‌رشته‌ای کارهای شما در نهایت در خلق اثر هنری، به شیوه‌ای تثبیت‌شده می‌انجامد؟ آنچه تا اینجا سعی بر گفتنش داشتم این است که فکر می‌کنم در مسیری هستم که خودم نمی‌توانم درمورد آینده‌اش پیشگویی کنم و ترجیح می‌دهم مطالعه آینده این مسیر را از تأثیری که به مرور زمان روی رشته‌ها و حوزه‌های مختلف می‌گذارد به متخصصان در امر پژوهش و نقد واگذار کنم. در حال حاضر هم شاید بتوانم بگویم که به دنبال کشف ابزارهای جدید در بیانم به دنبال رسانه‌ای متفاوت برای انتقال ایده‌هایم بودم. هرچند این رسانه نیز به رسانه‌های شناخته‌شده‌ای چون نقاشی، مجسمه، معماری و... ارجاعاتی دارد اما در نهایت هیچ‌کدام نیست.

● از یک طرف من این رهاشدگی را می‌پذیرم و باور می‌کنم چون شما به یک خروجی در اثر هنری جدید رسیده‌اید یعنی حاصل یک رهاشدن است، خودتان را از نقاشی و خیلی چیزها فارغ کنید. اما همان‌طورکه هم خودتان این را تداعی می‌کنید و هم اثر شما یک نظم عجیب مایخولیابی دارد. این با حس‌های شما چطور درهم‌آمیخته می‌شود؟ یعنی اگر تنفر یا دوست‌داشتن یا بی‌تفاوتی در شما باشد، روی بوم هم تأثیر دارد یا به قول خودتان مواقعی که حس خوبی ندارید چون نمی‌توانید نظم را پیاده کنید به کار دست نمی‌زنید؟

فکر می‌کنم نظم موجود در بعضی کارها حاصل امکانات یک نظام هندسی است که با احساس ارتباطی ندارد. اما کادربندی و کمپوزیسیون آن امری زیبایی‌شناسانه است که می‌تواند با احساس مرتبط باشد. از این بابت زمانی که دچار هیجانات احساسی مثبت یا منفی باشم، دست از کار می‌کشم چراکه مسئله‌ام نه احساس‌گرایی است نه واکنش به بیرون. حالتی خنثی است برای تکرار یک فرایند. پس اگر فرمی شکل بگیرد هم در امتداد آن عمل می‌کنم و به تکاملش کمک می‌کنم.

● وقتی چنین احساس‌هایی بر شما غلبه کند، از کارتان فاصله می‌گیرید؟

سعی‌ام این است که این احساسات و درگیری‌های درونی را نشان دهم اما معنایش این نیست که اصرار دارم مخاطب با دیدن کارهایم خوانشی مبنی بر احساس نداشته باشد. هرآنچه در ذهن مخاطب با منتقد اتفاق می‌افتد معناسازی‌هایی است که برابرم محترم و قابل مطالعه است.

● مریم عابدی تاکنون چهار نمایشگاه انفرادی داشته و چندین نمایشگاه گروهی شرکت کرده است. در برنامه‌ریزی نمایشگاه‌های خود نیز همین مسیر تجربه‌گرایی را دارید. یعنی هر آنچه اتفاق بیفتد براساس آن برنامه‌ریزی می‌کنید؟

هر بار دغدغه‌ای جداگانه در نمایش عمومی مجموعه داشته‌ام و غالبا با توجه به اینکه چه زمانی مجموعه‌ای تمام شده نمایشگاهم رقم خورده است. فکر می‌کنم نمایشگاه و به‌اشتراک‌گذاشتن نتایج کاری در حضور مخاطبان قسمتی از این

کنار کلاس‌های مولوی و شاهنامه و حافظ‌خوانی و البته گذری به فرهنگ عامه زنان در ایران و جلسات وعظ و مولودی و مذهبی هم برابرم مثل واحدهای جامعه‌شناسی شد. سراپا اشتیاق برای شناخت مردم، زبان و فرهنگ سرزمینم سفرهای داخلی را نیز به واحدهای آموزشی‌ام اضافه کردم. مطالعات موزه‌ای‌ام را نیز شروع کردم تا فاصله‌ام را برای مشاهده و خوانش فرهنگ سرزمینم حفظ کنم. پس از مدتی مباحث سیاسی، اجتماعی، تاریخی، معماری، باستان‌شناسی، روان‌شناسی و اخلاقی و فرهنگی و... در فضای موزه در کنار تجربیاتی که در دوخت و طراحی لباس و قالی‌بافی پیدا کرده بودم، دیدگاهم به هنر و به‌خصوص نقاشی را تغییر داد و بعد از مدت‌ها دوباره کار را از سر گرفتم.

● رنگ از کجا خود را به این شیوه بافت بوم نزدیک کرد؟ فکر می‌کنم رنگ‌گذاری در این شیوه آثار شما نقش جدی در شکل‌دهی به آن حال نهایی و برداشت نهایی از آثار ایفا می‌کند.

از ابتدا رنگ هم بود. هرچند شیوه برخوردم با بوم نقاشی مسئولیت معنابخشی این فرایند را بر عهده گرفته، رنگ نیز به‌عنوان نقشی ثانوی در این جریان همراهی‌اش کرده است. به بیان ساده‌تر اگر بوم نقاشی را به‌عنوان واسط و سطحی که روی آن نقاشی می‌شود، در نظر بگیریم، اینجا خود مترتال بوم، موضوع فعل نقاشی می‌شود که فرایند بافت و شکل‌گیری فرم‌ها ارجاعات بومی را تداعی می‌کنند؛ اما برخوردم در شیوه رنگ‌گذاری کمی متفاوت از آنچه با بوم شکل می‌گیرد، بیشتر بدون واسطه‌گری ابزار متعارف قلم‌مو، با دستم گذاشته می‌شود. این شیوه آزادانه حتی در انتخاب رنگ نهایی اثر هم وجود داشته است؛ یعنی رنگی از پیش تعیین‌شده وجود ندارد؛ بلکه هر لایه رنگ الگوی انتخاب لایه بعدی می‌شود تا نتیجه نهایی حاصل شود. در نتیجه لایه‌لایگی بوم که امکان به‌وجودآمدن فرم‌ها می‌شود، به لایه‌لایگی رنگ‌ها در به‌وجودآمدن پالت‌های گوناگون از خاستری‌های رنگی می‌افزاید. تصور می‌کنم چنین فرایندهایی برداشت نهایی‌ی را کنار می‌زند و به برداشت‌های گوناگون به واسطه حس‌آمیزی‌های متفاوت مخاطبان کمک می‌کند.

● در همه اینها یک وجه مشترک تکرار وجود دارد و کار شما پر از



● در دانشگاه نقاشی را به شیوه کلاسیک آموختید یا از ابتدا به شکل مدرن به آموختن مشغول شدید؟

همیشه کلاسیک و فیکوراتیو کار می‌کردم؛ اما تحصیل در رشته گرافیک که به‌ویژه در دانشگاه متمرکز بر نرم‌افزارهای کامپیوتری بود، نوعی خلأ درونم ایجاد می‌کرد که بیش‌ازپیش به سمت کارگاه‌ها و کلاس‌های مختلف طراحی و مجسمه‌سازی کلاسیک کشیده می‌شدم. این مسئله تا جایی پیش رفت که مطالع‌ام در حوزه کلاسیک را با پذیرش در مدرسه‌ای فیکوراتیو در نیویورک ادامه دادم.

● این حساب دوره‌ای که در نیویورک بودید، نقاشی را به‌صورت فیکوراتیو و روی بوم و به شکل مرسوم‌ی که از آن شناخت داریم، فرارگفتید؟

بله، مقدمه کارکردن در آن مدرسه فیکور زنده بود، حتی مخالفت در نقاشی از روی عکس به دلیل خطاهای لنز دوربین عکاسی و از میان رفتن تناسبات نور و رنگ در عکس گاهی من را به یاد آکادمی‌های رم و یونان باستان می‌انداخت. با این حال با وجود محدودیت در شیوه آموزش، مندهای گوناگونی در شیوه اجرا وجود داشت که هرکدام در تاریخ نقاشی با شیوه اولدمسترها شناخته می‌شد. به‌مرور هنر مدتی که با استاد و ورکشاپی آموزش می‌دیدم، قسمتی از شیوه کارکردنم را شکل می‌داد.

● با تجربه‌هایی که گفتید، گویا زمینه میان‌رشته‌ای‌شدن را داشتید؛ اما در نیویورک این مسئله قوام و قوت بیشتری پیدا کرد.

می‌توان این‌طور گفت که متوجه شدم ذهنیت چطور می‌تواند در خلال یک فرهنگ و زبان شکل بگیرد. تجربه زندگی‌کردن و آموزش‌دیدن در آکادمی غربی به من ییاد داد چطور نگاهم به جهان و متعاقبا جهان‌بینی‌ام را تغییر دهم. به بیان دیگر هرچقدر هم که در ایران آموزش آکادمیک می‌دیدم، با جهان‌بینی کسی که در شرق زاده شده، تکنیکم را قوی می‌کردم؛ اما نتیجه این آموزش برابرم چیزی فراتر از مهارت دست‌ورزانه را رقم زد.

● پس تجربه بیرون‌رفتن از سرزمین مادری به‌نظرم این کمک را به شما کرده که نگاه متفاوتی به جهان پیرامون خود داشته باشید.

همین‌طور است.

● آنچه در کارهای شما نمایش‌بخش است و بسیاری به یاد دارند، اتفاقا همان بخش مدرن است و نه کلاسیک آن. آن بخشی که به قول خودتان از نقاشی عبور کرده است، یک چیزی فراتر از نقاشی است، در آن معماری، عرفان، نمادهای مذهبی، حال و هوای روان‌شناسی و چیزی که از آن یاد کردید وجود دارد. چنین حال و هوایی و مسیری که از آن سخن گفتید، شما را به چنین آثاری رسانده است؟

فکر می‌کنم هرچه از لحاظ اجرایی در نقاشی پیشرفت کردم، به درکی رسیدم که تکنیک اهمیتش را برابرم از دست می‌داد. فلسفه‌ای هم که قرار بود به دیدگاهم در هنر کمک کند، فقط در ایران جواب‌گوی خلق اثر بود؛ اما در جغرافیای جدید چگونه می‌توانستم حرفی را که دیگر به آن تعلق خاطری ندارم، تکرار کنم. دانسته‌های من این بار جواب‌گوی خلق اثر نبود. نیاز به تجربه زندگی با بیش‌ش جدید داشتم؛ اما نه در زمینه‌ای که با ابعاد جغرافیای آن آشنا نبودم. باید به ایران برمی‌گشتم؛ اما این بار برای زندگی.

● اما ایده‌ای هم نداشتی که در نهایت چه چیزی را قرار است به بوم بیاوری؟

اصلا. تا جایی که مدت‌ها نقاشی را که هنری والا تلقی می‌کردم؛ کنار گذاشتم و در عوض آنچه را که همیشه هنر زمانه و کارهایی روزمره می‌شردم، شروع کردم. خیاطی و قالی‌بافی در